

مصادره تجربه فرایندی پیوسته و نامرئی است که به‌بهبانۀ تأمین امنیت هستی‌شناختی انسان و دور کردن او از اضطراب‌ها و نگرانی‌ها، انسان را از برخی تجارب و برخی تعاملات محروم می‌کند. اما محرومیت مذکور و در قرنطینه کردن تجارب، به بخش مهمی از ابعاد وجودی و اجتماعی انسان آسیب می‌زند و دست بر قضا بر اضطراب او نیز می‌افزاید. هدف این مقاله بررسی معانی و تجارب زیسته کنشگران اجتماعی از تجارب مصادره‌شده، شناسایی زمینه‌های ظهور و گسترش مصادره تجربه و فهم پیامدهای مصادره تجربه بر روی کنشگران اجتماعی است. روش پژوهش، کیفی از نوع نظریه‌مبنایی بوده که پس از مصاحبه عمیق با ۱۲ نفر نمونه اشباع نظری حاصل شد. جهت انتخاب نمونه، از شیوه نمونه‌گیری نظری و از طریق استراتژی بیشترین تنوع استفاده شده است. محتوای مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی، در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و گزینشی، مورد تحلیل قرار گرفتند و واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی شناسایی شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد «فراموشی آگاهانه» هسته مرکزی تجارب زیسته افراد از تجارب مصادره‌شده است. همچنین «خودمحوری» دلیل اصلی رونق مصادره تجربه است و «تقویت خودمحوری» و «زوال عاطفه» و به‌ویژه «انسان‌زدایی» پیامد اصلی مصادره تجربه است. به‌عنوان نتیجه کلی می‌توان گفت مصادره تجربه با حذف برخی تجارب تعاملی و عاطفی سبب از دست رفتن آرامش کنشگران اجتماعی شده است.

■ واژگان کلیدی:

مصادره تجربه، فراموشی آگاهانه، خودمحوری، درون‌نگری همدلانه، مدرنیته

فهم زمینه و پیامدهای مصادره تجربه با رویکرد کیفی

محمد عباس‌زاده

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز
m.abbaszadeh2014@gmail.com

فرهاد بیانی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه تبریز
Bayani.farhad@tabrizu.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

جامعه مدرن با این استدلال که وجود برخی از تجارب و پدیده‌ها در زندگی اجتماعی می‌تواند هستی انسان مدرن و یا سلامت او را به خطر اندازد سعی کرده است با انجام سازوکاری مشخص، برخی از این تجربه‌ها را از حوزه عمومی زندگی خارج کرده و آنها را به تدریج از جامعه و آگاهی ذهنی افراد پاک کند و یا دست کم، کم‌رنگ سازد. «جهان مدرن نوعی مصادره تجربه^۱ یا فرآیندهای منسجم پنهان‌کننده‌ای را ایجاد کرده است که امور روزمره زندگی عادی را از پدیده‌هایی چون جنایت، بیماری و مرگ، مسائل جنسی و طبیعت جدا می‌سازد». (گیدنز، ۱۹۹۱؛ به نقل از ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۶۳۶) «مصادره تجربه در نتیجه نقش روزافزون نظام‌های انتزاعی در زندگی روزمره پدید می‌آید. این مصادره برای ما امنیت هستی‌شناختی بیشتری به همراه می‌آورد اما به‌بهای محروم‌سازی زندگی اجتماعی از قضایای بنیادی وجودشناختی که معضلات اخلاقی اساسی برای انسان‌ها به بار می‌آورند». (گیدنز، ۱۹۹۱؛ به نقل از ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۶۳۶)

امروزه ما تنها در یکجا با نام «مرده» برخورد می‌کنیم و آن، بروشور و اعلامیه مراسم یادبود است. (الیاس، ۱۳۸۴: ۳۹) کوبلر‌راس^۲ با اشاره به این نکته که کودکان را در مراسم تدفین و سوگواری شرکت نمی‌دهیم این امر را نشان‌دهنده این واقعیت می‌داند که ما مراسم سوگواری و تدفین را ویژگی تابویی جامعه مدرن تلقی می‌کنیم. (کوبلر‌راس، ۱۳۷۹: ۱۷) گرچه مدرنیته شمشیر دولبه‌ای است که هم تحولات مثبت و هم تحولات منفی را در پی دارد، اما گیدنز از نوعی «تهدید دلهره‌آور معطوف به بی‌معنایی ارزشی» سخن می‌گوید. تمام چیزهای معنی‌دار از زندگی روزمره مصادره شده و سرکوب گشته‌اند. با وجود این، بازتابشگری روزافزون «خود»، به‌طور دیالکتیکی موجب افزایش احتمال بازگشت معنای سرکوب شده می‌شود. (ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۶۳۶) بودریار^۳ به شیوه‌ای ظریف و هوشمندانه جریان مصادره تجربه را به این شکل نشان می‌دهد که: «طی یک جریان بازگشت‌ناپذیر، انسان در طول تاریخ مردگان را به‌مرور زمان از خانه به میان شهر و از آنجا به بیرون شهر، یعنی بیرون از چرخه حیات زندگی پرتاب کرده است. (سیل، ۲۰۰۰، به نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۴) این تغییرات در برخی وجوه دیگر از قبیل انتقال سالمندان به خانه‌های سالمندان، نگهداری معتادین در مراکز ترک اعتیاد و بردن بیماران و معلولین به مراکز

1. Sequestration of Experience
2. Kubler-Ross
3. Baudrillard

که وظایف اعضای خانواده و سایر اطرافیان را این سازمان‌ها و مؤسسات بوروکراتیک انجام می‌دهند نیز رخ داده است. تأکید فزاینده عصر جدید بر «کنترل» و مهار کردن، نشانی از علاقه انسان برای سلطه بر طبیعت است. حتی بدن انسان نیز قسمتی از طبیعت محسوب می‌شود. اگر چه می‌توان این سلطه‌جویی را همچون اقتدار «عقل ابزاری» و کاربرد اصول سازمان‌یافته علم و تکنولوژی به‌منظور تسلط‌یابی بر دنیای طبیعی انگاشت، اما این مسئله بیشتر نشان‌دهنده برآمدن نوعی نظام معرفتی اقتدارگرا با مرجعیت درونی است. در واقع، مفهوم مشهور «پایان طبیعت» نیز به همین مسئله اشاره دارد. پایان طبیعت به آن معنا است که دنیای طبیعی به مقیاس وسیعی مبدل شده است به‌نوعی «محیط پیرامونی ساخته دست بشر»، محیطی که در حقیقت عبارت است از نظام‌های انسان ساخته‌ای که نیروی محرک و پویایی آنها ناشی از داعیه‌های معرفتی سازمان‌یافته به‌وسیله جوامع بشری است و نه از تأثیرات و نیروهای بیرون از فعالیت آدمیان. (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۰۵)

جامعه مدرن با در پرناتز گذاشتن و در حاشیه قرار دادن تجاری‌مانند بیماری، جنون، ناتوانی، اضطراب، مرگ و غیره انسان مدرن را از مواجهه با این تجارب محروم می‌کند و این محرومیت ارتباط انسان با این واقعیت‌ها می‌تواند مانع درک معانی این واقعیت‌ها نیز شود و حاصل این فرایند چیزی نیست جز قطع ارتباط کنشگر مدرن با برخی از واقعیت‌های اجتماعی و معانی آن و از دست دادن برخی مهارت‌ها و تجارب. این وضعیت منجر به این شرایط می‌شود که انسان عصر مدرن مهارت‌های ارتباط با این چهارچوب‌های معنایی را از دست داده و در نتیجه بخشی از «وجود انسانی» او، که در برخی جنبه‌ها وابسته به این تجارب و معانی است، دچار نقصان و اختلال می‌شود.

کوبلرراس ابعاد متنوع مصادره تجربه شامل مرگ، بیماری، سالمندی و غیره را به‌روشنی نشان می‌دهد: او معتقد است که امروزه مجلس ترحیم برای بسیاری از مردم، آئین بی‌معنا و پر دردسری شده است. در آمریکا که افراد در مقابل مرگ حالت دفاعی دارند، همه مردم به فکر جوانی جاوید هستند و پیری را به خانه سالمندان و بیماران را به بیمارستان‌ها می‌برند تا از جلوی چشم دور باشند. در رسانه‌ها مرگ را بسیار غم‌انگیز، وحشتناک، غیرعادلانه، ناخواسته و به‌ندرت آرامش‌بخش توصیف می‌کنند. افراد تلاش می‌کنند تا عوامل محیطی را کنترل کنند و به هر نحو ممکن از مرگ بگریزند. مردم به‌شدت مایل‌اند از تجربه مرگ به دور باشند و کسی را پیدا کنند که این کارها را برای‌شان انجام دهد. بنابراین نقش جدیدی تحت عنوان «مدیریت مراسم ترحیم» به‌وجود می‌آید و

مداخله و مشارکت داغدییده به حداقل خود می‌رسد. حتی مراسم سوگواری بدون حضور جسد انجام می‌شود. (کوبلر اس، ۱۳۷۸؛ به نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۴)

گیدنز در باب ماهیت ویژه مصادره تجربه به ماهیت تشکیلاتی آن نیز اشاره دارد: «این حالت به ویژه در مورد تیمارستان، زندان‌ها و بیمارستان‌ها مصداق می‌یابد... به طور مجمل حرف و حدیث من این خواهد بود که امنیت وجودی انکارناپذیری که تجدد خریداری کرده است در زندگی روزمره منوط به حصر یا مجزا نگاه داشتن زندگی اجتماعی از موضوع‌های وجودی بنیادینی است که همواره سردرگمی‌های اخلاقی مهمی برای موجودات انسانی ایجاد کرده است». (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۲۱)

در واقع شناسایی تجربه زیسته کنشگران اجتماعی از تجارب مصادره شده و همچنین زمینه‌های شکل‌گیری و رشد این فرایند حصر تجربه و همچنین پیامدهای این حصر معنایی، به عنوان یکی از ویژگی‌های جامعه مدرن، اهداف اصلی و مرکزی این مقاله است. تجارب مصادره شده می‌تواند شامل مرگ، بیماری‌های خاص (مانند تالاسمی و برخی سرطان‌ها)، سالمندان و مجانین باشد. جامعه این افراد را در نهادها و مراکز خاصی نگهداری می‌کند و از متن جامعه دور نگه می‌دارد، لذا افراد جامعه نیز آنها را از یاد خواهند برد و حافظه جمعی دچار نوعی فراموشی خواهد شد که نتیجه آن عدم توجه به دیگران و رونق فزاینده فردگرایی و خودمحوری است. این زندانی و حذف کردن برخی تجارب اگرچه به منظور حفظ هستی انسان مدرن رخ می‌دهد و امنیت هستی‌شناختی او را دنبال می‌کند اما در عمل، مخاطره جدیدی به نام ضعف یا از بین رفتن «وجود انسانی - اخلاقی» انسان مدرن را به وجود می‌آورد. به تعبیری دیگر می‌توان این وضعیت را پیامد ناخواسته عقلانیت صوری مدرن دانست. یکی از مؤلفه‌های اساسی مدرنیسم، اومانیزم است که بر طبق آن، انسان و خواسته‌های او محوریت دارد (ساوجی، ۱۳۸۸: ۱۷۳) بر این اساس، انسان مدرن در جامعه‌ای زندگی می‌کند که خرد و خردورزی او اساس و غایت هر نوع شناختی است و خرد انسان مبنای هر قضاوتی است. درستی و نادرستی وقایع، بهنجار و نابهنجار بودن آن، جرم و عدم جرم بودن و دیگر پدیده‌های اجتماعی و انسانی توسط خرد انسان قابل قضاوت است و این اندیشه و عقل بشری است که ابزار محق هر شناختی است. همچنین انسان در کانون توجه جهان مدرن قرار دارد و محوریت هر چیزی انسان است و این انسان است که اولویت‌ها، خواسته‌ها و تمایلات را برمی‌گزیند و هرچه خواست و اراده انسان مدرن است باید در کانون توجه جامعه معاصر قرار گیرد. در

واقع انسان محور همه چیز است. این مقاله در نقد مدرنیسم به‌عنوان اندیشه مدرن است و سعی شده است پیامدهای ناخوشایند مدرنیسم، که سبب شده انسان مدرن از وجود معنایی خود غافل شود، بررسی شود. همچنین در باب معنای این تجارب حصر شده و زمینه‌های گسترش این حصر تجربه، تحلیلی جامعه‌شناختی صورت گرفته است. مقاله حاضر در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «مصادره تجربه برخی پدیده‌ها در جامعه، چه پیامدی برای ابعاد وجود انسانی کنشگران اجتماعی خواهد داشت؟».

ادبیات نظری

«لوکوموتیو افسار گسیخته و بسیار پر قدرتی که ما انسان‌ها، مجموعاً به‌عنوان نوع بشر می‌توانیم تا اندازه‌ای پشت فرمانش بنشینیم؛ اما هر لحظه ممکن است که کنترل آن از دست ما خارج شده و واژگون گردد. این گردونه خردکننده آنهایی را که جلویش می‌ایستند زیر می‌گیرد و گرچه گاهی به‌نظر می‌رسد که مسیر ثابتی را در پیش گرفته است، اما بارها تغییر مسیر می‌دهد و در جهت‌هایی سرگردان می‌شود که ما نمی‌توانیم پیش‌بینی‌اش کنیم... تا این گردونه خردکننده^۱ در حرکت است هرگز احساس امنیت کامل نخواهیم داشت، زیرا مسیر حرکت آن سرشار از مخاطرات فاجعه‌آمیز است.» (گیدنز، ۱۹۹۰: ۱۳۹؛ به‌نقل از ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۶۲۷)

این بخشی از تلقی گیدنز در باب گردونه خردکننده مدرنیته است. اینکه جامعه نهادها و مراکزی را طراحی کرده است تا به‌نوعی واسطه‌ای اخلاقی برای انسان‌های عصر حاضر باشند، به‌نوعی از ویژگی‌های مدرنیته است. در تعبیری از مدرنیته، اومانیزم^۲ و خردگرایی^۳ از ویژگی‌های اساسی مدرنیته‌اند. (ساوجی، ۱۳۸۸) اینکه اولویت‌ها، خواسته و ارزش‌های انسان و همچنین قضاوت عقلی در کانون توجه قرار دارد و چون انسان مدرن ترجیح می‌دهد بیشتر به‌دنبال آسایش و رفاه خود باشد و عافیت خود را از دست ندهد لذا بیماران، سالمندان و دردمندان را از متن جامعه حذف می‌کند و این وظایف اخلاقی را به این نهادها و سازمان‌های انسان‌ساخته‌ای می‌دهد که واسطه اخلاقی میان انسان و وظایف انسانی‌اش هستند. از سویی دیگر، این نهادها سکولار نیز هستند. «جوهر سکولاریزاسیون این اندیشه است که یا خداوندی وجود ندارد و اگر هم وجود دارد کاری به کار انسان‌ها ندارد.» (سروش،

1. Juggernaut
2. Humanism
3. Rationalism

۱۳۸۰) بر این اساس، انسان مدرن ارتباط خود را با خداوند، مصلحت و دستورات او در بیشتر جهات قطع کرده است لذا به جای توجه کردن و اولویت قائل شدن برای دستورات و مصالح خداوندی ترجیح می‌دهد امیال، رفاه و خواسته‌های خود را ملاک عمل قرار دهد و هر چیزی که عاقبت، رفاه و تمایلات دنیوی او را تهدید کند از خود، متن جامعه و جلوی چشم خود دور کند. این نهادها و سازمان‌های مدرن و سکولار هر چه بیشتر صحنه جامعه را از وجود افراد نیازمند محبت و کمک پاک می‌کنند، غافل از اینکه وجود و جوهر انسانی برای بازتولید و صیقل خوردن نیازمند تجربه این پدیده‌ها است. الیاس نیز روند سکولار شدن جامعه مدرن و نقش آن در مصادره تجربه را به نحوی بیان می‌کند: «در جوامع توسعه یافته‌تر مردمان در ارتباط با خطر و تهدید مرگ، دیگر چندان با شور و حرارت سابق از نظام‌های عقاید فراطبیعی یاری نمی‌طلبند. این یاری جویی تا اندازه‌ای رو به سوی نظام‌های عقاید غیرمذهبی یا سکولار کرده است.» (الیاس، ۱۳۸۴: ۳۳) از نظر الیاس اگر زمانی آموزه‌های دینی می‌توانستند در یک بستر معنایی، دلایل هستی‌شناختی اموری مانند مرگ، جنون، بلایای طبیعی و نظایر آن را برای پیروان خود توضیح دهند، اینک مدرنیسم که برای پاسخ به چرایی امور به خرد انسانی متکی است، سعی در دور کردن انسان از چنین پدیده‌هایی دارد که مبادا این پدیده‌ها هستی انسان را به خطر اندازند، غافل از اینکه همین دور کردن انسان از این تجارب سبب از دست رفتن برخی از مهم‌ترین خصلت‌های انسانی و اجتماعی او (نظیر صبر، مدارای اجتماعی، دگرخواهی و...) می‌شود. برگر به اهمیت اجتماعی مذهب اشاره می‌کند و معتقد است که مذهب در اوضاع بحرانی به مشروعیت‌بخشی موقعیت‌های حاشیه‌ای از طریق برقراری ارتباط آنها با امور مقدس می‌پردازد و به‌عنوان فرآورده‌ای اجتماعی تلاش می‌کند تا پدیده‌ای نظیر مرگ [بیماری‌ها، جنون و سالمندی] را در پیوند با واقعیت فرآورده‌های اجتماعی دیگر حفظ نماید. (ملور^۱، ۱۹۹۶؛ به نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۷)

جامعه مدرن به بهای حفظ هستی جامعه و افراد، برخی از اجزای جامعه، مانند مجانین، بیماران خاص، سالمندان، محتضران و غیره را از متن جامعه دور کرده و در حاشیه و خارج دید قرار می‌دهد. این فرایند باعث قرنطینه کردن و حبس کردن تجربه می‌شود و نتیجه آن چیزی جز تضعیف وجود انسانی، اخلاقی و اجتماعی انسان نیست. اومانیسیم، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مدرنیسم، در حد اعلا و افراطی خود، می‌تواند انسان را خودمحور و خودخواه کند و از توجه به سایر افراد جامعه که در معرض آسیب‌ها و چالش‌های مختلف‌اند، تا

1. Mellor

اندازه زیادی دور کند و از طرف دیگر، مدرنیسم، با محوریت اومانیسیم، جامعه را به سمت سکولاریسم پیش می‌برد و با «ایجاد نهادهای سکولار»^۱، وظایف و تکالیف اجتماعی و متقابلی را که کنشگران اجتماعی نسبت به یکدیگر دارند به نهادهای رسمی (مانند مراکز نگهداری از سالمندان، بیمارستان‌ها و نظایر آن) منتقل می‌کند.

افراد جامعه با دور شدن از مواردی که ممکن است به هستی جامعه لطمه زند! وجود و جوهر انسانی خود را که بر طبق آن می‌توان همدلی و درون‌نگری همدلانه^۲ با این افراد داشت از دست می‌دهند. همین مطلب را ایلچ هم اذعان می‌کند: «ایلچ با نگاهی انتقادی به پزشکی مدرن معتقد است که گسترش تکنولوژی و دانش پزشکی به‌شکلی کاملاً تخصصی، باعث شده است که افراد هنر زندگی، تقوا و بهداشت، یعنی رعایت قوانین طبیعی زندگی را به‌واسطه استفاده از وسایل فنی به‌دست فراموشی بسپارند. از نظر او پزشکی با پیچیدگی‌های خاص خود به یک «آئین مذهبی تکنیکی» تبدیل می‌گردد که با باورخوانی و نذر و نیاز تحت عناوین و اصطلاحات جدید پزشکی - که افراد عادی از آن سر در نمی‌آورند - استقلال و خودمختاری افراد را چنان از بیخ و بن برکند که کشیشان نیز یارای چنین کاری نداشتند». (ایلچ، ۱۳۵۴؛ به نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۵)

رویکرد ایلچ به «پزشکی شدن»^۳ جامعه اشاره دارد که به‌واسطه آن جامعه تحت سیطره سیستم پزشکی و مراقبت‌های پزشکی قرار گرفته است و این سیطره بر طبیعی‌ترین و عادی‌ترین جنبه‌های زندگی انسانی (سالخوردگی، باروری، بیماری و نظایر آن) سایه انداخته و سبب شده است این پدیده‌های انسانی طبیعی با یک بازتعریف و دسته‌بندی جدید روبرو شوند که بر طبق آن، رفتارها، ارزش‌گذاری‌ها و نگرش‌های انسان معاصر نسبت به این پدیده‌های انسانی متفاوت شود و حتی از اقدامات و مراقبت‌های پزشکی به‌عنوان واسطه‌های اخلاقی در جهت انجام برخی وظایف انسانی استفاده شود. مانند مراقبت از سالمندان یا مجانین که در جامعه پیشامدرن در متن جامعه و در میان انسان‌ها انجام می‌شد اما اینک به مراکز واسطی مانند آسایشگاه سالمندان و تیمارستان منتقل شده است. «طبق نظر جامعه‌شناسان، پزشکی شدن فرایندی را نشان می‌دهد که به‌واسطه آن شمار چشمگیری از موضوعات، وقایع، خصایص و مسائل انسانی (نظیر تولید مثل، تولد، بیماری، کودکی، سالخوردگی، مادری و غیره) که زمانی عادی تلقی می‌شدند و یا

1. Secularization
2. Verestehen
3. Medicalization

در حیطه‌ها و علوم غیرپزشکی تعریف، سنخ‌بندی و مدیریت می‌شدند در حیطه اقتدار پزشکی^۱ وارد یا به‌نفع پزشکی مصادره و در نهایت توسط رویکردها، تعاریف، ابزارها و مداخله‌های پزشکی کنترل و مدیریت شده‌اند». (قاضی طباطبایی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۹۰)

پیش از این، رخدادهای مرگ، اغلب در خانه‌ها و با حضور و مراقبت نزدیکان و اقوام و بر اثر بیماری‌های عفونی یا مسری و نه لزوماً در سالمندی اتفاق می‌افتاد. ولی امروزه با تغییرات الگوهای مرگ و میر و پیشرفت فناوری‌های پزشکی، بیشتر افراد در سن پیری و در اثر بیماری‌های مزمن و فرایندی در نهاد مدرن بیمارستان و تحت مراقبت‌های کارکنان حرفه‌ای و با کاربرد تجهیزات پیشرفته می‌میرند. بیماران در حال مرگ^۲ از کانون‌های خانوادگی به سازمان‌های نوینی به نام بیمارستان، آسایشگاه و مرکز درمانی منتقل می‌شوند. (قانع‌راد و کریمی، ۱۳۸۵: ۵۲)

۴۸

گادامر^۳ در باب عملکرد جامعه مدرن در محروم کردن کنشگران مدرن از برخی تجربیات انسانی، که این تجربیات می‌تواند هویت، معرفت و عنصر انسانی آنان را بازتولید کند، می‌نویسد: «تنها صف تشییع جنازه نیست که از زندگی شهر ناپدید شده است، بلکه شخصیت‌زدایی واقعی مرگ در بیمارستان مدرن به ابعاد عمیق‌تری می‌رسد. همگام با فقدان هر بازنمود عمومی از آنچه رخ می‌دهد، افراد در حال مرگ، بیماران، مجانبین و سالمندان و بستگان‌شان از محیط داخلی خانواده دور می‌شوند. به این ترتیب مرگ با کسب و کار تکنولوژیک صنعتی سازگار می‌شود. با نگرستن به این تغییرات می‌توان دریافت که مردن به یکی از فرایندهای بی‌شمار درون زندگی اقتصادی مدرن، هر چند از نوع افقی آن، بدل شده است». (گادامر، ۱۳۸۴: ۴۳۸)

قانع‌راد و کریمی در مطالعه خود درباره «نمایش‌نامه‌های فرهنگی مرگ و مردن» اشاره می‌کنند: در بین مشارکت‌کنندگان، از میان نمایش‌نامه‌های فرهنگی چهارگانه سوزان لانگ، دو نمایش‌نامه مذهبی و پزشکی در الگویی به هم تابیده از بیشترین رواج برخوردارند؛ چگونگی ارتباط این دو نمایش‌نامه با یکدیگر یادآور شکاف‌ها و پیوندهای سنت و مدرنیسم در زندگی ایرانی است. (قانع‌راد و کریمی، ۱۳۸۵: ۷۰) یوسفی و تابعی در پژوهشی در باب معنای مرگ با استفاده از روش پدیدارشناسی به تحلیل معنای مرگ از دید ۸ نمونه مورد بررسی پرداختند و نتایج نشان می‌دهد: اول، در تجربه‌های ذهنی مرگ سه موضوع مرکزی یا معنایی با عناوین «مرگ مطلوب»، «تصویر مرگ» و «پذیرش مرگ» نهفته

1. Medical Jurisdiction
2. Dying Patient
3. Gadamer

است. دوم، از مهم‌ترین تجارب ذهنی مشترک مرگ می‌توان به پذیرش مرگ، عقیده به دنیای پس از مرگ، فکر مرگ، ترس از مرگ و تمایل به عمر طولانی و از مهم‌ترین وجوه افتراقی تجارب ذهنی مرگ می‌توان به اختلاف تصویر مرگ اشاره کرد. سوم، بارزترین تمایز موجود در مجموعه تصورات از مرگ، تحت تأثیر فهم‌های مذهبی است و خانواده در ایجاد چنین فهمی دخالت اساسی دارد و افراد با توجه به زمینه اجتماعی خانوادگی و به دنبال آن نحوه اجتماعی شدن، تصاویر متفاوتی از مرگ دارند. (یوسفی و تابعی، ۱۳۹۰) لیچنتریت و ریتیگ^۱ با بررسی ۸ مرد سالمند به بیان این نکته می‌پردازند که طبق یافته‌های آنها، شرکت‌کنندگان در پژوهش ۸ استراتژی معنایی در باب سناریوهای مربوط به معنای «مرگ مطلوب^۲» طراحی کرده‌اند: استفاده از داستان در شکل دهی به نمایشنامه مربوط به مرگ، توصیف نمایشنامه‌های چندگانه، فرضیه‌هایی در مورد راهنما و نقش‌های نمایشنامه، بیان آنچه که مرگ نامطلوب قلمداد می‌شود، مقایسه تجارب قبلی پیشین شرکت‌کنندگان با پدیده مرگ، استفاده از استعاره‌ها، بیان اظهارات مقدس در باب مرگ و شرح و توصیف رؤیاهای شان در مورد مرگ. (لیچنتریت و ریتیگ، ۲۰۰۱) باومن^۳ نیز تفاوت میان دوران سنت و مدرنیته را در برخورد با تجربه‌های بشری مانند مرگ، سالمندی، بیماری و غیره ذکر کرده است و معتقد است این پدیده‌ها و تجربیات ناشی از آنها در عصر سنت، از پدیده‌های طبیعی و روزمره بوده است و در تمام لایه‌های زندگی اجتماعی وجود داشته و در کنار کنشگران اجتماعی سازگاری مناسبی داشته‌اند، اما در دوره مدرن این پدیده‌ها و تجربیات ناشی از آنها از حوزه زندگی روزمره جدا شده و به پدیده‌هایی غیرطبیعی و حتی ترسناک و نگران‌کننده تبدیل شده‌اند. لذا حذف این مقولات از زندگی اجتماعی منطقی به نظر رسیده است. «قبل از دوران مدرن، مرگ پذیرفته شده بود. مرگ در تمام جهان اجتماعی حضور داشت و پدیده‌ای عادی^۴ بود... عصر مدرن مرگ را به‌عنوان پدیده‌ای غیرعادی و حتی هولناک معرفی کرد. زندگی مدرن چیزی جز روزمرگی و تکرار خود^۵ نیست. مرگ حالا یک چالش است و انسان مدرن وضعیتی دفاعی در برابر مرگ دارد و برای کنترل آن سازوکاری را اتخاذ می‌کند». (آنگر^۶، ۲۰۱۱):

1. Leichtentritt & Rettig
2. Good Death
3. Bauman
4. Tame
5. Self-Repeating
6. Angere

۱۶) همچنین باومن در مورد این مسئله که مدرنیته برای این تجارب، که آنها را هولناک و مضر می‌داند، چه راه‌حلی پیشنهاد می‌کند، می‌نویسد: «مرگ (و تجارب مشابه آن) را از زندگی حذف کرده است و آن را به‌عنوان یک محصول بی‌مصرف از زندگی اجتماعی مدرن خارج کرده است». (آنگر، ۲۰۱۱: ۱۸)

در باب قدرت مدرنیته و پیامدهای آن برای تسلط بر انسان می‌توان گفت: «به‌نظر می‌رسد قدرت این گردونه خردکننده بسی بالاتر از قدرت عاملانی است که پشت فرمان این ماشین مدرن نشسته‌اند». (مستروویچ، ۱۹۹۸؛ به‌نقل از ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۶۲۹) همین تسلط و پیامدهای ناگوار مهارنشده می‌تواند اثرات هولناکی بر وجود و انسانیت انسان مدرن داشته باشد. یکی از همین اثرات، غافل کردن انسان مدرن از «خود» است. مدرنیته با در قرنطینه گذاشتن برخی از تجارب انسانی که وجود انسانی را بازتولید و تقویت می‌کند در راستای تضعیف این وجود انسانی گام برمی‌دارد.

۵۰

روش‌شناسی

برای تحلیل موضوع پژوهش از روش پژوهش کیفی^۱ استفاده شده است. در میان روش‌های متنوعی که زیرمجموعه روش پژوهش کیفی است، از رویکرد نظریه‌مبنایی^۲ بهره گرفته شده است. روش نمونه‌گیری از نوع هدفمند با استفاده از استراتژی حداکثر تنوع^۳ بوده و در میان افراد دامنه سنی ۱۸ تا ۴۰ سال شهر سقز که تحصیلاتی از کارشناسی تا دکتری داشته‌اند، انجام شده است. استراتژی حداکثر تنوع رویکردی معمول در پژوهش کیفی است. این رویکرد مستلزم این است که پیشاپیش معیاری برای تفکیک محل‌ها یا مشارکت‌کنندگان تعیین کرد، سپس محل‌ها یا مشارکت‌کنندگانی را انتخاب کرد که کاملاً از نظر این معیارها متفاوت باشند. (کرسول، ۱۳۹۱: ۱۵۵) علت انتخاب این گروه سنی - تحصیلی، این نکته است که برای دریافت داده‌های لازم به‌منظور واکاوی اثرات مصادره تجربه ناشی از مدرنیته، پژوهش نیازمند بررسی افرادی بود که در دامنه سنی - تحصیلی باشند که ارتباط نسبتاً پایداری با ارزش‌های مدرن و مدرنیسم داشته باشند و هنجارهای مدرن را تا حدی پذیرفته و در زندگی خود نیز آنها را پیاده کنند. در انتخاب این افراد علاوه بر رعایت تنوع مقاطع و رشته‌های تحصیلی، سعی شد افرادی انتخاب شوند که ارزش‌ها و هنجارهای مدرن را باور داشته و در

1. Qualitative Research
2. Grounded Theory
3. Maximum Variation

زندگی خود نیز این فرهنگ مدرن را پیاده می‌کنند تا از این طریق بتوان اثرات مدرنیته را بهتر و واقعی‌تر فهم کرد. بعد از مصاحبه عمیق از ۱۲ نفر نمونه، اشباع نظری^۱ حاصل شد. با استفاده از مراحل سه‌گانه کدگذاری باز، محوری و گزینشی، معانی تجارب مصادره‌شده، زمینه‌ها و پیامدهای مصادره تجربه از درون داده‌ها استخراج شد و در مورد هر سه بخش، (معانی، زمینه‌ها و پیامدها) هسته مرکزی در مرحله کدگذاری گزینشی استخراج گردید. برای تأمین معیار اعتبارپذیری^۲ از برخی تکنیک‌هایی که شنتون^۳ (۲۰۰۴) پیشنهاد کرده است، استفاده شده که عبارت‌اند از: اعتباریابی توسط اعضا، تفسیر بازاندیشانه پژوهشگر، تکرار کردن سؤالات، جلب اعتماد شرکت‌کنندگان.

یافته‌ها

یافته‌های پژوهش که حاصل تحلیل محتوای مصاحبه‌های افراد شرکت‌کننده در پژوهش است در سه بخش قابل دسته‌بندی است: اول، معنای تجارب مصادره‌شده و تجربه زیسته کنشگران اجتماعی از این تجارب. در این مقاله تجارب مصادره‌شده شامل مرگ، بیماری‌ها (شامل، ایدز، ام‌اس و تالاسمی)، مجانین و سالمندان است. دوم، زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش مصادره تجربه در زندگی اجتماعی معاصر. سوم، پیامدهای این مصادره تجربه برای افراد جامعه. در هر سه بخش سعی شده است که واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی و ارتباط این مقولات اصلی با هسته مرکزی مشخص شود. در هر سه بخش تمرکز بیشتر روی مقولات اصلی حاصل از کدگذاری محوری و همچنین هسته مرکزی است و برای شفافیت کدگذاری باز، به ذکر دو سه نمونه از اظهارات و نحوه کدگذاری آنها در مرحله کدگذاری باز اکتفا شده است.

۱. معنای تجارب مصادره‌شده

به‌منظور شناسایی معنا و تجربه زیسته^۴ کنشگران اجتماعی از تجاربمانند مرگ، بیماری‌هایی که درمان سخت و طولانی مدت دارند (مانند تالاسمی، ایدز، ام‌اس)، سالمندی و افراد مجنون طی مراحل سه‌گانه کدگذاری باز، محوری و گزینشی به تحلیل متون مصاحبه و شناسایی واحدهای معنایی پرداخته شد.

1. Theoretical Saturation
2. Credibility
3. Shenton
4. Life Experience

در بررسی واحدهای معنایی که از درون متن مصاحبه‌ها قابل استخراج بوده، واحدهای معنایی مانند ابهام زمان مرگ، اضطراب ناشی از حضور مجانین، نگرانی از ابتلا به بیماری شناسایی شد و در ادامه سه مقوله اصلی ترس، درماندگی و غفلت (فراموشی) به‌عنوان معانی و فهم اصلی که کنشگران از معنا و تجربه زیسته تجارب صادره‌شده داشته‌اند، قابل شناسایی بوده است. در کدگذاری گزینشی نیز هسته مرکزی تجربه زیسته افراد از این تجارب صادره‌شده، «فراموشی آگاهانه» تشخیص داده شد. جدول ۱ واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی مربوطه را نشان می‌دهد.

دو نمونه از اظهارات شرکت‌کنندگان و نحوه شناسایی واحدهای معنایی آنها در کدگذاری باز برای شفافیت امر تحلیل مصاحبه‌ها بیان می‌شود. مرد متأهل ۳۷ ساله، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی: «از مرگ می‌ترسم چون زندگی پس از مرگ برایم مبهم است و کسی از آن جهان برنگشته و خبر روشنی از جهان پس از مرگ بیان نشده است...» (ترس) دختر ۲۸ ساله مجرد، کارشناسی ارشد شیمی: «گاهی به این فکر می‌کنم که اگر چنین موقعیتی برایم اتفاق بیفتد (بیماری ام.اس یا ایدز)... در اینجا چند لحظه مکث می‌کند و ادامه می‌دهد این مسائل جزو چیزایی که انسان درباره‌شون هیچ توانایی نداره. چاره‌ای نیست باید با این بیماری‌ها کنار اومد». (عجز)

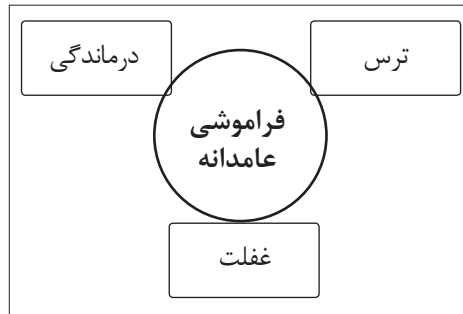
۵۲

جدول ۱: واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی معنای تجارب صادره‌شده

هسته مرکزی (کدگذاری گزینشی)	مقولات اصلی (کدگذاری محوری)	واحدهای معنایی (کدگذاری باز)
فراموشی آگاهانه	ترس	ابهام زمان مرگ، نگرانی از مرگ، نگرانی ابتلا به بیماری‌ها، اضطراب ناشی از حضور مجانین، نگرانی درباره اطرافیان بیمار، نگرانی از وضعیت اطرافیان بعد از مرگ خود
	درماندگی	اعتراض نسبت به بیماری، اعتراض به وجود سالمندی، اعتراض به مرگ، مرگ به‌عنوان تهدید، اندوه، ناتوانی در برابر بیماری‌ها، ابراز ناتوانی در برابر وقوع مرگ
	غفلت (فراموشی)	بی‌تفاوتی نسبت به مرگ اطرافیان، بی‌تفاوتی نسبت به سالمندان، خودخواهی، بی‌توجهی به مرگ، حذف بیماران از جامعه، سالمند‌هراسی

می‌توان ارتباط هسته مرکزی معنای تجارب صادره‌شده را با مقولات اصلی به شکل

زیر نشان داد:



شکل ۱: ارتباط هسته مرکزی معنای تجارب مصادره شده با مقولات اصلی

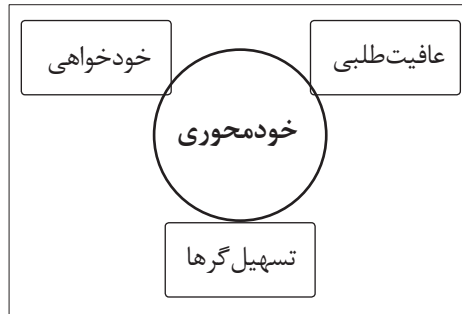
۲. زمینه‌های ظهور و گسترش مصادره تجربه

بخش دیگری از یافته‌های پژوهش مربوط به این موضوع است که کنشگران اجتماعی چه دلایلی را زمینه‌ساز و تسهیل‌گر ظهور و رونق مصادره تجربه در زندگی معاصر می‌دانند. در واقع هدف شناخت این نکته است که نظام ارزشی و هنجاری انسان مدرن چه ویژگی‌های به خود گرفته است که فرایند حذف افراد دردمند از جامعه را به این شکل گسترش داده است. به همین خاطر طی مراحل سه‌گانه کدگذاری، واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی مربوط به تجربه زیسته افراد شرکت‌کننده در باب زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش مصادره تجربه به‌عنوان پیامد مدرنیته شناسایی شد که برخی از واحدهای معنایی عبارت‌اند از کم‌حوصلگی اطرافیان بیماران، حذف سالمندان برای حفظ آسایش خود، خودخواهی، حفظ استقلال و غیره. مقولات اصلی شامل عافیت‌طلبی، خودخواهی و تسهیل‌گرهای حذف دردمندان است. هسته مرکزی عبارت است از خودمحوری اعضای جامعه. در جدول ۲ گزارش کامل یافته‌های این بخش نشان داده شده است.

جدول ۲: واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی زمینه گسترش مصادره تجربه

هسته مرکزی (کدگذاری گزینشی)	مقولات اصلی (کدگذاری محوری)	واحدهای معنایی (کدگذاری باز)
خودمحوری	عافیت‌طلبی	کم‌حوصلگی اطرفیان، حذف سالمندان برای حفظ آسایش خود، آسایش‌طلبی، فردگرایی، رفاه‌طلبی
	خودخواهی	خودخواهی، استقلال خود، خودمحوری
	تسهیل‌گر (مکانیسم‌های حذف دردمندان از جامعه)	توان اقتصادی اطرافیان، نهادینه‌شدن ارزش‌های مدرن، سکولاریسم

ارتباط میان مقولات اصلی حاصل از واحدهای معنایی و هسته مرکز به شکل زیر قابل نمایش است:



شکل ۲: ارتباط هسته مرکزی زمینه‌های گسترش صادره شده با مقولات اصلی

اومانیسیم، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر مدرنیسم، کانون توجهات را در تمام عرصه‌ها به خواسته‌ها، علایق و اولویت‌های انسان معطوف کرده است و برخلاف دوران پیشامدرن که مصلحت دینی با مرکزیت خواست خداوند محوریت داشت، در جامعه مدرن، این انسان و تمایلات، محدودیت‌ها و توانایی‌های اوست که از درجه اول اهمیت برخوردار است. انسان معاصر به تنوع در تفریح، تغذیه مفصل، رفاه و عافیت‌طلبی به شکل روزافزونی به‌می‌دهد و این دست مقولات را در اولویت خود دارد و نظام اجتماعی، سیاسی و حقوقی نیز در جهت تأمین این اولویت‌ها برای انسان معاصر گام برمی‌دارد و هر چیزی که آسایش، لذت و عافیت جسمی و روحی کنشگر مدرن را تهدید کند، مدرنیسم آن را از دایره زندگی اجتماعی دور می‌کند، غافل از اینکه همین در قرنطینه گذاشتن تجارب مانعی پیش روی فرایند رشد اجتماعی انسان است. نگهداری از سالمند، مدارای اجتماعی با مجانبین، تحمل فرایند ترک اعتیاد اعضای خانواده و خویشاوندان، مشارکت در اقدامات مختلف مربوط به تدفین یک مرده و نظایر آنها همگی نیازمند از خودگذشتگی، مدارای اجتماعی، صبر و چشم‌پوشی از برخی اولویت‌ها و تمایلات فردی است که این موارد نیازمند تقویت حس دگرخواهی و تعدیل خودخواهی است که با مبانی مدرنیسم اندکی تعارض دارد و مدرنیسم از طریق ایجاد نهادهای سکولار این وظایف انسانی را به این نهادهای رسمی تفویض کرده است.

۳. پیامدهای صادره تجربه

مصدره تجربه در عصر مدرن، هر چند به‌ظاهر امنیت هستی‌شناختی برای انسان‌ها فراهم

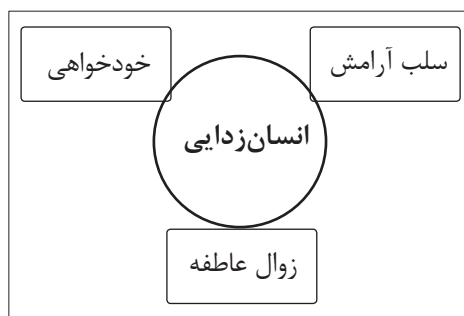
آورده است اما در عمل می‌بینیم که بخش عمده‌ای از توانایی‌ها و مهارت‌های انسانی که جزو جنبه‌های وجودی اوست و انسانیت او را آشکار و بازتولید می‌کند، خدشه‌دار کرده و کیفیت تعاملات انسانی را پایین آورده است. همین مطلب را می‌توان از دل مصاحبه‌ها و داده‌هایی که شرکت‌کنندگان در پژوهش در اختیار ما قرار می‌دهند نیز استنباط کرد. اشاره به واحدهای معنایی مانند نبود آسایش روانی، عدم آسودگی وجدان، نبود آرامش و سبکی روح، نامطلوب بودن شرایط عاطفی جامعه و غیره نمونه‌ای از اشاراتی است که می‌توان به‌عنوان پیامدهای مصادره تجربه در زندگی اجتماعی برشمرد. نمایش کامل این واحدهای معنایی به همراه مقولات اصلی و هسته مرکزی در جدول ۳ آمده است.

جدول ۳: واحدهای معنایی، مقولات اصلی و هسته مرکزی پیامدهای مصادره تجربه

۵۵

هسته مرکزی (کدگذاری گزینشی)	مقولات اصلی (کدگذاری محوری)	واحدهای معنایی (کدگذاری باز)
انسان‌زدایی	سلب آرامش	نبود آسایش روحی، عذاب وجدان، نبود آرامش و سبکی، نبود رضایت از خود، بدانگاری در مورد خود
	تقویت خودخواهی	بی‌توجهی به دیگران، رشد خودخواهی، مادی‌گرایی
	زوال عاطفه	ضعیف شدن ابعاد انسانی، تضعیف مهارت‌های تعاملی، تضعیف جنبه‌های عاطفی، نامطلوب شدن جو عاطفی جامعه، ضعف صمیمیت، کم‌حوصلگی جامعه، تضعیف نظام ارزشی (ایثار)

روابط هسته مرکزی با مقولات اصلی که از دل واحدهای معنایی استخراج شده‌اند می‌تواند به شکل زیر به‌نمایش درآید:



شکل ۳: ارتباط هسته مرکزی پیامدهای مصادره شده با مقولات اصلی

بحث و نتیجه‌گیری

با بررسی تجربه زیسته و معانی‌ای که کنشگران اجتماعی به تجارب مصادره‌شده دادند مشخص شد که مدرنیته به مدد تضعیف دین‌داری و جهان‌بینی دینی توانسته است تلقی‌های ترسناکی در باب مرگ، بیماری، جنون و سالمندی ایجاد کند. اگر چه این ترس همواره با انسان بوده، اما شدت و ضعف آن متفاوت بوده است. معاصرین هر دوره‌ای از تاریخ بشری بعضی از امور را بدیهی و طبیعی می‌انگاشته‌اند و به بعضی مشکوک یا بی‌اعتقاد بوده‌اند و از قضا همین ویژگی، خصوصیت بارز «معاصر بودن» است. یعنی معاصرین هر دوره تاریخی را بر این مبنا می‌توان تعیین کرد که برای این افراد موسوم به معاصر، برخی امور بدیهی بوده، برخی امور غیربدیهی و یا نسبت به برخی امور دیگر مشکوک بوده‌اند و همین خط‌کشی‌های معرفتی و اعتقادی مبنای مرزبندی میان معاصرین هر دوره تاریخی است. بر این اساس در جامعه پیشامدرن اگر چه نگرانی‌هایی در باب مرگ، بیماری، جنون و غیره وجود داشته، اما همان‌طور که این پدیده‌ها را طبیعی و بهنجار هر جامعه‌ای می‌دانستند، شدت این نگرانی نیز در حد طبیعی بوده است و کسی تصور نمی‌کرد که با مراقبت از والدین سالمند، کودک معلول، مجانین و نظایر آن ممکن است آینده شغلی، تحصیلی و یا امکان ازدواجش با چالش مواجه شود؛ زیرا در آن جامعه‌ای که این رخدادها طبیعی و بدیهی انگاشته می‌شدند، نگهداری و حضور این افراد در متن زندگی اجتماعی و سهیم بودن آنها از مزایای یک عضو طبیعی جامعه نیز طبیعی و بهنجار تلقی می‌شد. در مقابل در جامعه مدرن، فردگرایی سبب شده است تا انسان مدرن تمام سرمایه‌های انسانی، اقتصادی و عاطفی خود را وقف پیشرفت و توسعه زندگی روزمره و شخصی کند و اقدامات مراقبتی و همراهی با اقشار آسیب‌دیده و نیازمند مدارا، سبب دور شدن انسان مدرن از اهداف و تمایلات خود که عمدتاً این‌جهانی است، تلقی گردد. از طرف دیگر، در جامعه مدرن از همان کودکی افراد را در یک محفظه مراقبتی و تربیتی خاصی نگهداری می‌کنند تا هستی اجتماعی آنها تهدید نشود که به‌واسطه آن، افراد از دستیابی به تجربه ارتباط و همراهی اجتماعی با افراد آسیب‌دیده محروم می‌شوند و مدارای اجتماعی که باید طی فرایند جامعه‌پذیری رخ دهد اتفاق نمی‌افتد. لذا مهارت‌های انسانی لازم برای برقراری ارتباط با این افراد در جامعه نهادی نمی‌شود و به همین دلیل وقتی مواجهه‌ای ناخواسته با این مقولات رخ می‌دهد، اولین و شایع‌ترین واکنش اجتماعی همان نگرانی و تشویش رویارویی با این موقعیت مبهم است. در حالی که در جامعه پیش از مدرنیته،

افراد جامعه از طریق مشاهده نحوه رویارویی و مواجهه بزرگ‌ترها با این دست افراد و موقعیت‌های خاص آنها و طی فرایند جامعه‌پذیری، این مهارت‌های ارتباطی و مدارای اجتماعی را می‌آموختند.

دین به معنای پدیده‌ای اجتماعی که در سراسر متن جامعه پیشامدن در جریان بود و در بیشتر لحظات و تصمیم‌گیری‌های انسانی و اجتماعی حضور فربه و قدرتمندی داشت اینک از این وضعیت تأثیرگذار دور شده است و به شکل فزاینده‌ای از اندیشه، عقاید و متن زندگی انسان مدرن در حال رخت برستن است. «خداوند، دین و امور قدسی از بدیهیات انسان معاصر خارج شده است و برخلاف انسان پیشامدن دوره سنت که این امور جزو بدیهیاتش بود، اینک به این صورت نیست و انسان مدرن به تمام این امور شک کرده است». (سروش، ۱۳۹۳) در متون دینی تصویر مناسب و روشنی از چرایی مرگ، فلسفه بیماری‌ها و حتی سالمندی مطرح شده است و نگاه حکیمانه و امیدوارکننده‌ای را به انسان هدیه می‌دهد در حالی که این تصاویر به کلی با نگرشی که مدرنیته و فرهنگ «این جهانی‌اش» به آن می‌دهد متفاوت است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ: در آن روز (روز مرگ) سوق و حرکت به سوی پروردگار توست». (سوره قیامت: آیه ۳۰) (از ملاقات برزخی، قیامت، حضور در محکمه، محاکمه تا بهشت یا جهنم). اگر انسان به کلی نابود و فانی شود، دیگر چشیدن معنایی نخواهد داشت. در جایی دیگر در قرآن کریم آمده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ: هر جاندار (به ناچار) چشنده مرگ است». (سوره آل عمران: آیه ۱۸۵) اگر انسان به کلی نابود و فانی شود، دیگر چشیدن معنایی نخواهد داشت. یا در باب سالمندی تلقی اسلام بسیار آمیخته به اندیشه و عبرت است نه دوری و گریز از آن: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ: و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت، دچار کاستی می‌کنیم؛ آیا نمی‌اندیشند». (سوره یس: آیه ۶۸) حتی آموزه‌های دینی، سالمندی و نشانه‌های آن را نویدبخش می‌دانند: به فرموده رسول مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله: «کسی که مویش در اسلام سپید شود، در روز قیامت برای او نوری و جلایی خواهد بود». (به نقل فردوسی‌ان، ۱۳۸۷: ۷۷) یکی از پاسخگویان در مورد تصورش در باب مرگ اشاره کرده است که چرایی مرگ برایش روشن نیست و برای وقوع این پدیده نتوانسته است به درجه قابل قبولی از اقتناع برسد و وقوع مرگ را نه تنها یک رخداد طبیعی نمی‌انگارد بلکه در چرایی و عادلانه بودن آن شک دارد. این تلقی در باب مرگ، به روشنی کم‌رنگ شدن جهان‌بینی دینی و جایگزینی جهان‌بینی مادی

مدرنیته را نشان می‌دهد. گفتمان توکل نیز در نظام ارزشی انسان مدرن به سبب فرهنگ مادی‌اندیشانه مدرن بسیار لاغر است و افراد سعی می‌کنند خودشان تمام پدیده‌ها را اداره کنند و چون در این راه ناتوان‌اند لذا مضطرب می‌شوند. در بیشتر موارد انسان مدرن نگران وضعیت اعضای خانواده و اطرافیانش پس از مرگ خودش است و چون معتقد است زندگی آنها از طریق فعالیت‌های او تأمین می‌شود، لذا با خود می‌اندیشد که پس از من چه به سر آنها خواهد آمد! در حالی که در جهان‌بینی و گفتمان دینی و الهی، توکل و توحید هر دو مقولاتی هستند که به واسطه اعتقاد به آنها، انسان تا اندازه زیادی اضطراب و نگرانی نتیجه و عاقبت امور را از طریق اعتقاد به یک نظام معنایی و اعتقادی فرافردی و متافیزیکی، کاهش می‌دهد.

در مورد دنیای مصنوعی که مدرنیته برای انسان مدرن ساخته است نیز می‌توان به این موضوع اشاره کرد که سالمندی، بیماری، کم‌توانی و ناتوانی همگی از مقولاتی‌اند که خارج از نظام ارزشی مدرنیسم قرار دارند و جامعه مدرن قصد دارد خود را از این نواقص بپیراید. به عبارت دیگر، مدرنیسم نظام معنایی و جهان‌بینی به کنشگران خود می‌دهد که بر طبق آن «جوانی» و «روزمرگی» این جهانی مطلوبیت تام دارد و هر آنچه این وضعیت را تهدید کند نامطلوب است. در دیدگاه گیدنز مصادره تجربه عبارت است از «فرایندهای به هم پیوسته سرپوش‌گذاری که به موجب آنها امور عادی روزمره را از پدیده‌هایی مانند دیوانگی، تبه‌کاری، بیماری و مرگ، مسائل جنسی و طبیعت جدا و منفک می‌کند». (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۲۱) این جهان‌بینی مصنوعی در واقع نوعی سرخوشی به افراد جامعه می‌دهد که آنها را از آماده شدن برای تعامل با تجربیات مختلف، متعدد و واقعی زندگی اجتماعی باز می‌دارد. جیمسون نیز به گونه‌ای به همین مطلب اشاره می‌کند و معتقد است یکی از ویژگی‌های عصر حاضر زوال احساس یا عاطفه است. به نظر او در جهان معاصر، از خودبیگانگی جایش را به چندپارگی^۱ داده است. از آنجا که جهان مدرن و مردم آن چندپاره شده‌اند، تأثیری که به جا می‌ماند تأثیری شناور و غیرشخصی است. او به نوع ویژه‌ای از سرخوشی اشاره دارد که به آن شور یا هیجان می‌گوید. (ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰: ۷۲۲-۷۲۱) کم‌رنگ شدن تبیین‌های دینی در باب علت وجودی پدیده‌ها، از جمله بیماری‌ها، منجر به حالت درماندگی و عجز در انسان مدرن (یا به تعبیری پست مدرن) شده است.

ترس و نگرانی زیادی که در اندیشه انسان معاصر در باب بیماری، مرگ، جنون، سالمندی و تجارب مشابه وجود دارد و همچنین درماندگی و عجزی که در برابر این اتفاقاتِ نوعاً طبیعی دارد، زمینه را برای یک «فراموشی آگاهانه» فراهم می‌کند. این انسان ترجیح می‌دهد خود را از اندیشیدن و درگیر شدن در این تجارب دور کند و به‌نوعی خود را با فراموشی تسکین دهد و خود را در دنیای مصنوعی مخلوق مدرنیته مشغول سازد. دلیل مرکزی که شرکت‌کنندگان برای استقبال از رونق مصادره تجربه و گسترش حذف‌درمندان از جامعه بیان کرده‌اند «خودمحوری» بوده است. نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که به گفته فروید خودمحوری از ویژگی‌های کودکان ۷-۲ سال است و به‌مرور و با گذران سن باید این ویژگی برطرف شود و «دگرخواهی» جای آن را بگیرد (گیدنز، ۱۳۸۳) اما گویی مدرنیته و نظام ارزشی آن نه‌تنها درصد گذر از این خصیصه برنیامده، بلکه در جهت تقویت آن گام برمی‌دارد. این واقعیت به‌نوعی تداعی‌گر سلطه عقلانیت صوری^۱ در جامعه مدرن است. این نوع عقلانیت برای وبر از سایر وجوه عقلانیت بااهمیت‌تر است. این عقلانیت متضمن انتخاب مناسب‌ترین کنش مبتنی بر قواعد، تنظیمات و قوانینی است که به همه مربوط می‌شود. مورد کلاسیک آن بوروکراسی مدرن است. (ریتزر، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۳) نظر وبر در مورد عقلایی و بوروکراتیزه‌شدن گریزناپذیر جهان انسانی با مفهوم ازخودبیگانگی^۲ مارکس همانندی‌های آشکاری دارد. آنها هر دو بر این مطلب هم‌داستان بودند که شیوه‌های نوین سازماندهی، کارآیی و تأثیر تولید و سازمان را به‌گونه‌ای بی‌سابقه‌ای افزایش داده‌اند و سطح تسلط انسان بر طبیعت را بسیار بالا برده‌اند. همچنین هر دو بر این باورند که جهان کارایی عقلایی به غولی تبدیل شده است که آفرینندگانش را به انسان‌زدایی تهدید می‌کند. وبر این احتمال را مطرح می‌کند که آینده بیشتر شبیه یک قفس آهنین^۳ خواهد بود تا بهشت موعود. (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۱۷) مشارکت‌کنندگان از تسهیل‌گرهایی نیز سخن گفته‌اند که جریان حذف‌درمندان از جامعه را تسهیل و تسریع می‌کنند؛ از جمله آسایشگاه‌های سالمندان، مراکز نگهداری از معلولین، پرستاران و افرادی که نگهداری از سالمندان، کودکان و بیماران را به‌عهده دارند و حتی مهدهای کودک که وظایف مادری را در قالب نهادهایی رسمی و شبه‌رسمی انجام می‌دهند. این خودمحوری و خودخواهی، عافیت‌طلبی را نیز با خود داشته است و افراد

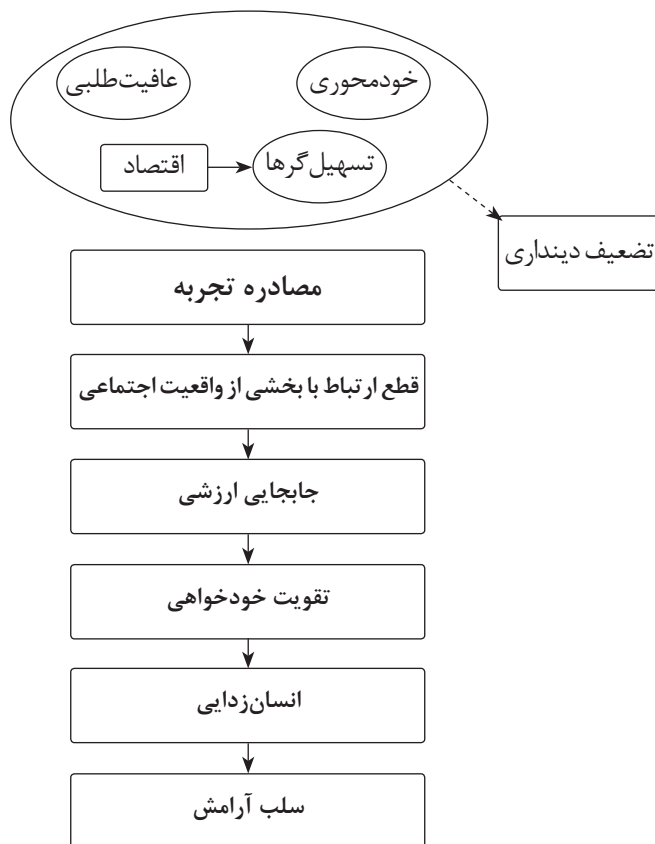
1. Formal Rationality
2. Alienation
3. Iron Cage

جامعه مدرن آسایش، رفاه و اولویت‌های خود را در کانون توجه دارند و اگر به این نتیجه برسند که کمک به اطرافیان دردمند، آنها را از آسایش و اولویت‌های‌شان دور می‌کند در این شرایط ترجیح می‌دهند این نیازمندان به کمک را به واسطه‌های اخلاقی مانند خانه سالمندان، بهزیستی، مراکز انجام کفن و دفن و حتی مهدکودک بسپارند.

در باب پیامدهای حذف و مصادره این تجارب نکات جالب توجهی از متن مصاحبه‌ها استخراج و روابط نظری مناسبی از آنها استنباط شده است که مورد مذاقه قرار خواهد گرفت. یکی از موارد پررنگی که بیشتر پاسخگویان به آن اشاره داشته‌اند «نداشتن آرامش» پس از حذف این افراد از متن جامعه بوده است؛ مدرنیته با دستاوردهای مادی و رفاهی که داشته، توانسته آسایش را برای ما به ارمغان آورد، اما آرامش را که پدیده‌ای عمیق‌تر و با اهمیت‌تر است نمی‌توان از راه مادی‌اندیشی حاصل کرد، بلکه برای دستیابی به آن نیازمند رضایت از خود و کسب یک سکینه درونی هستیم که عمدتاً جنبه‌ای معنوی دارد و از راه مهارت‌های انسانی حاصل می‌شوند. وقتی انسان مسئولیت‌های خود را به واسطه‌های اخلاقی بی‌روح واگذار می‌کند، اینجا است که احساس رضایت از خود را از دست می‌دهد و جای آن را عذاب وجدان می‌گیرد. مقوله اصلی دیگری که از پیامدهای مصادره تجربه قابل استنتاج است «تقویت خودخواهی» است؛ عقلانیت صوری به‌عنوان عقلانیت حاکم در جهان مدرن، این تلقی را در ذهن کنشگران اجتماعی تقویت می‌کند که وجود سالمندان، مجاورت با افراد محترّم، ارتباط با سالمندان و ناتوانان می‌تواند مانعی برای انجام فعالیت‌های اجتماعی کنشگران باشد و گویی انسان مدرن مأموریتی برعهده دارد و این تجارب مانع اجرای بهینه و موفق این مأموریت است و با مصادره این تجارب، انسان مدرن می‌تواند مأموریت خود را که همان لذت‌طلبی، رفاه مادی، افزایش سلامت جسمی، گسترش پهنه عمر و مصرف فزاینده باشد، به‌نحو مطلوبی انجام دهد. منطق جامعه مدرن منطق صوری است مبتنی بر رابطه «سراسر است» میان ابزار و هدف و هر آنچه بتواند هدف مورد نظر را تأیید کند، مطلوب است و مشروعیت دارد و تبعات انسانی - اخلاقی آن اهمیتی ندارد. سلطه عقلانیت صوری سبب شده است که جایجایی ارزشی اتفاق افتد. بر این اساس برای انسان تحت تسلط عقلانیت صوری، تأمین معاش، ادامه تحصیل، رشد اقتصادی، ارتقاء شغلی و حتی رفاه شخصی بر مراقبت از والدین سالمند، اعضای بیمار خانواده، تعامل مناسب با معلولین ذهنی و جسمی ارجحیت دارد. لذا تجربه تعامل، صمیمیت، ایثار و پرورش وجود انسانی را از دست داده است و در نتیجه انسانیت انسان مدرن روز به‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود.

شاید مهم‌ترین و هولناک‌ترین پیامد مصادره تجربه و حذف دردمندان از جامعه را بتوان «انسان‌زدایی» دانست. گیدنز معتقد است مدرنیته براساس ویژگی فاصله‌گیری زمانی - مکانی کنش‌ها و این واقعیت که کنش‌ها دارای تأثیراتی هستند که هم به لحاظ مکانی و هم زمانی نامحدود و غیرقابل پیش‌بینی‌اند، لذا امکان مخاطره در این جامعه از هر جامعه دیگری در طول تاریخ بیشتر است. (ریتزر و داگلاس، ۱۳۹۰) اما به نظر می‌رسد که مصادره و در قرنطینه گذاشتن تجربه‌های بشری در عصر مدرن، مخاطره بسیار عمیق‌تر و بزرگ‌تری از این مخاطرات ایجاد می‌کند. این مخاطره همان فاصله‌گیری کنشگران از یکدیگر و از وجود انسانی خود است که به این واسطه آنچه اتفاق می‌افتد «فراموشی اجتماعی» انسان‌ها نسبت به یکدیگر و حتی طبیعت است. این ارجاع وظایف انسانی به بعضی نهادها و سازمان‌های بوروکراتیک بی‌روح و بی‌عاطفه، عنصر انسانیت انسان را روز به روز تضعیف می‌کند و یکی از مهم‌ترین مهارت‌های تعاملی انسانی، یعنی درون‌نگری همدلانه، را به شدت تهدید می‌کند و علقه‌های اجتماعی را که ضامن انسجام و تقویت جامعه انسانی است، دچار فرسایش می‌کند. این همان فرسایش سرمایه اجتماعی است چون سرمایه اجتماعی از آن نوع سرمایه‌ها است که با استفاده مداوم نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه تقویت و بازتولید می‌شود. اما اگر دچار انفعال شود و مورد استفاده قرار نگیرد، فرسایش را تجربه خواهد کرد. «در این باره سرمایه اجتماعی مانند سرمایه انسانی عمل می‌کند. وقتی مهارتی از طریق انجام کاری کسب می‌شود، چنانچه بعداً مورد تمرین و ممارست قرار نگیرد به فراموشی سپرده می‌شود. همین‌طور است حس همدلی و همدردی نسبت به دیگران که از طریق ممارست و تمرین حفظ و تقویت می‌شود». (متوسلی و بی‌نیاز، ۱۳۸۱: ۴۷؛ به نقل از ازکیا و غفاری، ۱۳۹۰: ۴۰۱) «به نظر استیگلیتز جوامع سنتی اغلب دارای سطح بالایی از سرمایه اجتماعی و سازمانی هستند... اما در فرایند توسعه این سرمایه اجتماعی و سازمانی اغلب تضعیف می‌شود» (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۱۸۰؛ به نقل از ازکیا و غفاری، ۱۳۹۰)

لذا می‌توان استدلال کرد مخاطره اصلی در جامعه مخاطره‌آمیز مدرن، همان کم‌رنگ شدن علقه‌ها و پیوندهای اجتماعی است که این نیز تضعیف مهارت درون‌نگری همدلانه و در نتیجه فراموشی اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. براساس یافته‌ها و تحلیل‌های صورت گرفته می‌توان عوامل زمینه‌ساز مصادره تجربه و همچنین پیامدهای این مصادره را برای انسان مدرن به شکل زیر نمایش داد.



شکل ۴: عوامل زمینه‌ساز و پیامدهای مصادره تجربه

مدرنیسم (فرهنگ مدرن) از طریق رواج خودمحوری، عافیت‌طلبی و تسهیل‌گرهایی مانند شرایط اقتصادی مناسب، هم باعث تضعیف دین‌داری و هم ظهور و گسترش مصادره تجربه شده است. مصادره تجربه نیز به نوبه خود باعث شده است که کنشگر اجتماعی به دلیل محروم بودن از این تجارب مصادره‌شده، ارتباط خود را با بخشی از واقعیت اجتماعی از دست دهد و در این باره دچار نوعی فراموشی آگاهانه یا ناخودآگاه شود. این وضعیت باعث جابجایی ارزشی در انسان مدرن شده، بدین گونه که ارزش‌های مادی و روزمره‌اش (ارتقاء شغلی، آسایش شخصی) را بر جنبه‌های انسانی و معنویش (از خودگذشتگی و دگرخواهی) ترجیح دهد. این جابجایی ارزشی با خود تقویت‌فزاینده خودخواهی را دارد و این خودخواهی درون‌نگری همدلانه را که نیازمند دگرخواهی است در انسان کم‌رنگ

و لاغر می‌کند و همین مطلب، انسان‌زدایی را به همراه دارد. همه این موارد در نهایت آرامش و تسکین روحی را از انسان مدرن می‌گیرد. بسیار تناقض‌آمیز است! مدرنیته برای اینکه انسان به آرامش برسد و آرامش او تهدید نشود او را از این تجارب محروم کرده است، اما نتیجه آن معکوس است و آرامش و تسلی خاطر را از انسان مدرن دریغ داشته است!

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی توسعه*. تهران: شرکت انتشارات کیهان.
۳. استیگلitz، جوزف. (۱۳۸۲). به سوی پارادیم جدید توسعه. اسماعیل مردانی گیوی. *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*. شماره ۱۹۸-۱۹۷. تهران: مؤسسه اطلاعات.
۴. الیاس، نوربرت. (۱۳۸۴). *تنهایی دم مرگ*. امید مهرگان و صالح نجفی. تهران: گام نو.
۵. ایلچ، ایوان. (۱۳۵۴). *پزشکی آفت‌زا قتل عام پزشکی*. داور شیخاوندی. تهران: نشر جام.
۶. ریتزر، جورج. (۱۳۸۹). *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*. شهناز مسمی پرست. تهران: نشر ثالث.
۷. ریتزر، جورج و داگلاس گودمن. (۱۳۹۰). *نظریه جامعه‌شناسی مدرن*. خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۸. ساوجی، محمد. (۱۳۸۸). *مدرنیته و پسامدرنیسم*. فصلنامه سیاست. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. دوره ۳۹. شماره ۲.
۹. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۰). *نومینالسم و سکولاریسم*. (سخنرانی). بی‌جا.
۱۰. سروش، عبدالکریم. (۱۳۹۳). *گفتمان مسلمانی معاصر*. (سخنرانی). بنیاد سهروردی. تورنتو.
۱۱. فردوسیان، فرحناز. (۱۳۸۷). پیری و سالمندی. *مجله طبوبی*. شماره ۲۷.
۱۲. قاضی طباطبایی، محمود؛ ابوعلی و دادهیر و علیرضا محسنی تبریزی. (۱۳۸۶). *پزشکی شدن به مثابه بازی: تحلیلی بر برساخت اجتماعی مسائل انسانی*. پژوهشنامه علوم انسانی. بهار. شماره ۵۳.
۱۳. قانع‌راد، محمدمین و مرتضی کریمی. (۱۳۸۵). *نمایشنامه‌های فرهنگی مرگ و مردن* (مورد نمونه: بیماران سرطانی بیمارستان امام خمینی). *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*. شماره ۵.
۱۴. کرسول، جان. (۱۳۹۱). *پویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد* (روایت پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری و مطالعه موردی). حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی. تهران: انتشارات صفار-اشراقی.
۱۵. کریمی، مرتضی. (۱۳۸۷). *مرگ و مردن به عنوان مقولاتی فرهنگی*. پژوهش در فرهنگ و هنر. شماره ۱.
۱۶. کولبرراس، الیزابت. (۱۳۷۹). *پایان راه (پیرامون مرگ و مردن)*. علی‌اصغر ابراهیمی. تهران: انتشارات رشد.
۱۷. کوزر، لوئیس. (۱۳۸۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. محسن ثلاثی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی.
۱۸. گادامر، هانس گئورگ. (۱۳۸۴). *تجربه مرگ*. علی ملائکه. ارغنون. شماره ۲۶ و ۲۷.

۱۹. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی*. منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۲۰. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۵). *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
۲۱. متوسلی، محمد و علی بی‌نیاز. (۱۳۸۱). *رویکردی به ارزیابی سرمایه اجتماعی در اقتصاد ایران*. *مجله برنامه و بودجه*. شماره ۷۵. تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
۲۲. یوسفی، علی و ملیحه تابعی. (۱۳۹۰). *پدیدارشناسی تجربی معنای مرگ*. *فصلنامه راهبرد فرهنگ*. شماره ۱۴ و ۱۵.

23. Anger, S. P. (2011). *Death and Society: A Methodological Critique of Zygmunt Bauman's "Psychoanalytic" Approach to Sociology*. Bachelor's Thesis, Supervisor: Eva Kärfve. Department of Sociology. Lund University.
24. Giddens, A. (1990). *The Consequences of Modernity*. Stanford, California, Stanford University Press.
25. Giddens, A. (1991). *Modernity and Self-Identity: Self and Society in The Late Modern Age*. Stanford, California, Stanford University Press.
26. Leichtenritt, R. D. & K. D. Rettig. (2001). The Construction of the Good Death a Dramaturgy Approach. *Journal of Aging Studies*. 15: 85-103.
27. Mellor, A. PH. (1996). *Death in High Modernity: the Contemporary Presence of Death*. D. Clark, *The Sociology of Death*. Cambridge. MA 02142. USA.
28. Mestrovic, S. G. (1998). *Emile Durkheim and the Reformation of Sociology*. Totowa. NJ: Rowman and Littlefield.
29. Seal, C. (2000). Changing Patterns of Death and Dying. *Social Science & Medicine*. 51: 917-930.
30. Shenton, K. A. (2004). Strategies for Ensuring Trustworthiness in Qualitative Research Projects. *Education for Information*. 22: 63-75.